

هر يك كوتل نعين كروم اگر يكي از ايشان را موت و فوت پيش آيد آن كوتل جان
 او باشد و آن كوتل را منتظر الامارت نام نهادم و اين سيصد و نيزده امير من
 صاحبان عقل و هوش و بزم و رزم و صف آراي و لشكر شكلي بودند و بجز اين
 رسيد كه لايق امارت و ايالت مردى تواند بود كه رموز جنگ و شيوه شكست
 و اذن غنيمت را در يابد و وقت جنگ دل از دست نهد و دست و پا كم نكند و
 افواج را كار فرمايد و اگر در صفوف لشكر رخنه را تواند بست و امير الامرا او
 تواند بود كه در بزم و رزم نايب و قائم مقام من باشد و بشوكت و جهالت توان
 كه لشكري را كار فرمايد و هر كس را كه مخالفت وى كند تواند كه سياست نمايد و امر
 نمودم كه از جمله سيصد و نيزده نفر چهار كس سلكيرى باي شدند و يك نفر امير الامرا مقرر
 باشد كه حكم وى در ساقتا و جنگها بر امر او ساير سپاه جارى باشد و وى در
 حضور من نايب من باشد و دوازده مرد ديگر را كه صاحب غيرت و ناموس
 بودند بن رقيب امارت دادم امير اول را امارت هزار كس داده برايشان
 امير كردانيدم و امير دوم امارت دو هزار كس دادم و بر آن دو هزار كس امير ساختم
 همچنين امير سوم و چهارم و پنجم را بر سه هزار چهار هزار پنج هزار كس امير كردانيدم و دوازده
 امير بدين ترتيب بر شش هزار كس تا دوازده هزار كس امير ساختم و هر يك را بر رقيب
 امارت نايب و كبرى مقرر نمودم چنانچه امير اول نايب امير دوم و امير دوم نايب
 سوم همچنين امير يازدهم را نايب امير دوازدهم ساختم و امير دوازدهم نايب

امیرالامرا باشد و امیرالامرا نایب من باشد تا اگر قصتی پیش آید نایب قائم مقام
 وی گردد و از جمله سیصد و سیزده مرد امر نمودم که صد مرد را اول باشی نمایند و
 صد کس را یوزباشی و صد کس را مینک باشی و امر کردم که در وقت چار و پنج بار
 امیرالامرا با مراد مینک ^{چهار} شهبان و یوزباشیان و اولن باشیان خبر رسانند و
 کار اولن باشی را به یوزباشی نفرمایند همچنین کار یوزباشی را به مینک باشی و کار
 مینک ^{چهار} باشی را با سیر و کار امیر را با امیرالامرا نفرمایند و همی که با اولن باشی با تمام
 به یوزباشی محتاج نشوند و همچنین کاری که از یوزباشی برآید به مینک ^{چهار} باشی محتاج
 نگردانند و هر یک از امر که از روی رغبت کار طلب باشد بوی نفرمایند

تذکره تربیت سپاه از مرتبه اولی تا مرتبه عظمی

امر نمودم که از بهادرانی که شمشیر نمایان زده باشند در شمشیر اول اولن باشی
 نمایند در شمشیر دوم یوزباشی کنند در شمشیر سوم مینک باشی سازند و تا میان
 اولن باشی و در شمشیر اول اولن باشی گردانند و امر کردم که شمشیر ^{چهار} خط را منظورند
 که کاوه هم شاخ میزند پس نظر بر اصالت و نجابت سپاه می باید کرد
 و مینک باشی چون بضر ب شمشیر فوجی را بشکند امیر اولن گردانند و امیر اولن
 چون صف شکنی نماید امیر دوم سازند و همچنین هر امیری که کار نمایان کرده
 فوج شکنی کند از مرتبه وی بالاتر ترقی فرمایند و سایر سپاه چون شمشیر زنند حلقه ایشان
 بنمایند و هر سپاهی که در وقت کار روی گرداند ویرا کورنش مذمبند و اگر مضطر

شده روی گردان شده باشد معذورکش دارند و اگر وایمه بروی غلبه کرده باشد
 ویرا باولی بدیند و هر سپاهی که شمشیرزند و زخم بردارد ویرا جلد و بدیند و اگر زخم برود
 رو گردان شده باشد ویرا تخمین نمایند و زخم خوردن ویرا اعتبار کنند و اگر
 وی بغنیم نرسیده باشد اما غنیمت بوی رسیده زخم وی گواه حال وی باشد
 و حق سپاهی را ضایع نسازند و هر سپاهی که بیسری رسد ویرا از علوفه و مرتبه
 محروم و معزول نگردانند و کار سپاه را پوشیده ندارند و مردم سپاهی که حیات
 باقی خود را ببال فانی میفروشند مستحق جلد و باشد و لایق انعام و تربیت اگر
 ویرا از انعام محروم سازند و کارش را پوشیده دارند بی انصافی کرده باشند و هر
 نمودم که هر اسیری و وزیر و سپاهی که حق خدمت بر دولت من ثابت
 کرده باشد و لشکر را شکست داده یا ملک را مستخر نموده یا شمشیری زده باشد حق خدمت
 ویرا منظور دارند و حق ویرا دانایند و پیران سپاه را بعزت دارند و سخنان
 از ایشان بشنوند که آنچه ایشان بگویند از تجربه خواهد بود و ایشان را مصالح کارخانه
 سلطنت دانند بعد از ایشان فرزندان ایشان را قایم مقام ایشان نمایند
 و امر نمودم که هر سپاهی از جانب غنیمت گرفتار گردد و ویرا نکند و مختار گردانند اگر نوکر
 قبول کند نوکر سازند و الا آزاد کرد و نهند چنانچه من چهار هزار رومی را آزاد کردم
 و هر سپاهی که از جانب غنیمت شمشیرزند و حق نمک بجای آورد خواه از روی غنیمت
 خواه از روی اضطرار اگر التجا بدرگاه من آورد بروی اعتماد نمایند و عزیزان

که وفاداری بصاحب خود کرده و حق نمک بجای آورده چنانچه من بشیر بخرام کردم
 که وی در جنگ امیر حسین بن در جنگ رو برو شد و بشیرهای نمایان زد چون از روی
 اضطراب من پناه آورد و پیرا احترام کردم و منکلی بوفادری جنگ بلج بر من لشکر کشید
 و من پیش از جنگ بوی پیغام داده خواستم بطرف خود بکشم و منی نمک تعلق تمیز
 خان را فراموش نکرد و لشکر آرائی کرده با من جنگ مردانی کرد و بهر بیت یافت
 و روزی که از روی جهت بسیار بن التجا آورد و زانو زد پایه قدر و مرتبه و پیرا بلند
 ساختم و مشمول عنایت خود گردانیدم و چندان عنایت کردم که آنچه در خاطر
 داشت فراموش کرد و پیرا در هر مجلس آفرین و رحمت با و سکینه چون
 مردی بود مردانه در دولت من کارهای مردانه نمایان کرد و ما را ممنون
 ساخت و در جنگ آذربایجان که با قرا یوسف مقابله اتفاق افتاد وقتی که
 سپاه من مضطرب شده بودند وی سری از سرهای سران لشکر قرا یوسف را
 بر سر نیزه کرده بلند ساخت و سر قرا یوسف نام نهاد و در لشکر زد او را که
 قرا یوسف کشته شده و لشکر اول داوود بر قلب فوج قرا یوسف هجوم
 آورد و قرا یوسف را بهریت داد و من فتح قرا یوسف را بنام و
 نوشتم و بر آتش افزودم
 تزویر ترتیب کردن امر او و زرا و سپاه و رعیت تا بغایت
 امر کردم که هر سیری که ملکی را مستحق گردانید لشکری را شکست دهد و پیرا

چیز است یازدهند بخلاب و توقع و تقاره و ویرا بجا در لقب گنند و شریکیت
 دولت و سلطنت دانند و در مجلس کنکاش داخل سازند و ولایت سرحد بوی دولت
 نمایند و امر را تابع وی گردانند و هر امیریکه توره را بشکند یا امیرزاده شکست
 دهد یا خانی را منزوم گرداند او را بهمان روش بنوازند چنانچه امیر ایلکو تیمور
 را که بر روس خان تعیین نمودم و وی را شکست داد بوی طومان و طوغ
 و علم و تقاره دادم و وی را شریکیت دولت خود ساختم و وزیر و شیر خود
 گردانیدم و در کنکاش خود داخل گردانیده سرحد ارزانی داشتم و امر را بوی
 تابع گردانیدم و حاسدان در حق وی سخنان کهنه کشیدند که الوس اروس خان را
 غارت کرده و اموال و اسباب را خود متصرف شده و ازین سخنان مزاج
 مرا از وی مخرف ساختند لیکن قصه بگرام چوین که بسامع من رسیده
 بود تجربه برداشته بودم که چون خاقان بیست هزار ترک خو بخوار بر مرز
 این نوشیروان لشکر کشید و وی بگرام چوین را که وزیر و شیر و سپهسالار
 نوشیروان بود با بیست و بیست هزار مرد ایرانی رو برو خاقان فرستاد
 و وی در مقابل خاقان در آمد و شش ماهه روز در قتال و جدال بود تا آنکه
 خاقان را شکست داد و حقیقت را بجز عرضه داشت نمود و غنایمی که
 بدست آورده بود بخدمت هر مرز فرستاد و حاسدان و غمخواران که در مجلس
 هر مرز راه سخن داشتند غمخازی نموده گفتند که بگرام مبلغانی کلی در میان

نکاب داشت و شیر و کلاه بر تن و موزه تکلیل بجا همی تنان را خود مستحرف شده
 و هرگز از خام طمع کار و نه دست بجرام پویشیده داشت و سخن اهل غرض و ارباب
 اقرار است داشت و ویرا خاین و گنه کار ساخت و از برای وی سحری زنان
 و طوق و زنجیر فرستاد و بدم طوق در گردن و زنجیر در پا کرده لباس زمان
 پوشید و امر او سران سپاه را طلب نموده در بار عام داد و چون سرداران و سایر
 سپاه این حال مشاهده نمودند هرگز اسطعون داشتند دل خود را از اخلاص هرگز بر
 داشتند و بالتفاق بجرام چوین بدرگاه هرگز آمده و میرا از سلطنت خلع نمودند و
 خرد و پر و نیز از بر تخت سلطنت مملکت عجم نشاندند چون این تجربه بداشت بود
 بجهت اینکه اسطعون سپاه نگردم امیر الکیو تیمور را طلب داشتند مجلس آراستم و بار عام
 دادم و اموال و اشیای که از الواروس خان غنیمت شده بود همه را جمع آوردند
 با امیر الکیو تیمور و دیگر بجا دران و سپاه سیانی که همراه وی همشیر بازو بودند انعام
 فرمودم و امر فرمودم که هر آسیر که در جنگ خود را نکا بهار و فرج
 مقابل خود را بشکند در مرتبه اش همین را سبب چنانچه تا بان بجا در خود را در
 جنگ تو همشیر خان بعلدار رسانید و علم و یرانگون ساخت و زخمها برداشت
 مدعیان و حاسدان وی خواستند که کار و یرا پویشند از انصاف من بکنجید که
 از کار وی چشم پوشم و بوی امارت دادم و تربیت کردم و علم بوی ارزانی
 داشتم و امر نمودم که چون یکی از اوان پشیمان و یوز پشیمان و مینک پشیمان

فوج شکنی نماید در جلد وی اوان باشی حکومت شهری بدینند و در جلد وی
 یوزباشی حکومت مملکتی ارزانی دارند چنانچه بر لاس بیاورند که یوزباشی بود و جنگ
 تو قمشن خان به غنیم خود رو برو شد و فوج غنیم را شکست داد و حکومت مملکت
 حصار شادمان را بوسی مقر و آتمم و امر نمودم که چون بینک باشی فوج غنیم خود را
 شکست دهد و بر اوالی مملکت گردانند چنانچه محمد آزاد و جنگ کتور جماعه سیاه
 پوشان را که بر بان اغلان را بر میت داده بودند شکست داده بود و بر اوالی مملکت
 قندزو کولاب گردانیدم و امر نمودم که هر یک از امرای مملکتی را مستحق دانیده از نظر
 غنیم بر آورد آن مملکت را تا سه سال با نعام وی مقرردارند و امر کردم که بیاورند
 که شمشیر نذ کلنک یا تاقه مرصع و کمر و شمشیر و اسپ بجلد وی و وی ارزانی
 دارند و بر تبه اوان باشی امتیاز و هستند تا آنکه در شمشیر دوم و سوم بر تبه
 یوزباشی و بینک باشی برسد

ترتیب عطای طبل و علم

امر نمودم که هر یک از امرای دوازده کانه یک علم و نقاره بدینند و با میرالامرا
 علم و نقاره و تومان طوغ و چرطوغ ارزانی دارند و بینک باشی را طوغی و نقیری
 بدینند و یوزباشی و اوان باشی را طبل بدینند و با امرای او یاق بر غوی ارزانی
 دارند و چهار سیکری هر یک علم و نقاره و چرطوغ و بر غوی بدینند و هر یک
 از امرای که فوج شکنی نمایند یا ملکی مستخر سازند اگر اسپ را اول باشد امیر دوم

سازند و اگر دوم باشد بر تبه امیر سوم رسانند و اگر امیر سوم باشد بر تبه امیر
 چهارم رسانند همچنین تا یازدهم که اگر امیر یازدهم باشد امیر دوازدهم
 روانند و علم و طوغ و نقاره بدینند چنانچه با امیر اول بیک طوغ و بر
 امیر دوم دو و سوم سه و با امیر چهارم چهار طوغ و نقاره بدینند تا آنکه
 خود را بر تبه تومان طوغ و چرا طوغ رسانند

ترتیب سامان و سرانجام سپاه

امر نمودم که سایر سپاه در سیاقها بر شده نفر یک خمیه بردارند و هر یک
 نفر دو اسپ و کمانی و ترکشی و شمشیری و تازی و درختی و چوالم و چوالم
 دوزی و تبر تبه و ده سوزن و یک چرم پشت بگیرد و بجا درانی که هر پنج نفر
 یک خمیه بردارند و هر یک نفر جوشنی و خودی و شمشیری و ترکشی و کمانی و
 اسب خود را موافق ترتیب همراه بگیرند و او را بشماران هر یک خمیه و
 زرهی و شمشیری و ترکشی و کمانی و پنج سر اسپ با خود داشته باشند
 و تونباشان هر یک خمیه و ده سر اسپ و اسلحه از شمشیر و ترکش و کمان و
 کرز و کاسکن و زره و کبر و شمشیر و بر دار و دو مینک ^{سر کرده هزار} شمشیر و
 سایبان و سلاح از زره و جوشن و خود و نیزه و شمشیر و ترکش و تبر هر چه
 قدر تواند بردارد امیر اول خمیه و اتافی و یک جفت سایبان بردارد و
 از اسلحه فراخور امارت خود آن مقدار برد که تواند برد گیران مدد نماید و همچنین

امیر دوم و سوم و چهارم تا امیر الامرا فرخورد مرتبه خود سامان خود را از خیمه
 اتاق و سایبان و سپان سرانجام نمایند امیر اول یکصد و ده اسپ امیر
 دوم یکصد و بیست اسپ امیر سوم یکصد و سی اسپ و چهارم یکصد و چهل
 اسپ تا امیر الامرا که از نته صد اسپ کمتر همراه بگیرد و پیادگان هر
 یک شمشیری و کمان و تیر کسته بردارند و آنچه توانند کم و زیاده همراه بگیرند
 اما در وقت جنگ کمتر از آنچه تروک بسته شده با ایشان نباشد

تروک پاتش حضور و مجالس زرم و زرم

امر نمودم که در مجلس زرم سپاهیان و امرا و بیگان باشیان و یوزباشیان
 و او ان باشیان بی کلاه و موزه و سر موزه و جامه کریبان دار و بگده و شمشیر
 بدیو انخانه حاضر نمایند و دوازده هزار قلیچ شمشیر بر دار با یراق و سلاح
 در زمین و بیار و پس نشین دیوانخانه در شبیت حاضر باشند بدین ترتیب که شب
 هزار کس از ایشان در پاتش حاضر باشند و بر سر صد قلیچ یوزباشی مقرر نمایند
 و بوقی بوی بدهند و امر نمودم که در معارک زرم هر یک از امراء دوازده کلاه
 و بیگت شهبان در لشکر و یاقا با دوازده هزار سوار سلاح دار یک شب
 و یکت روز در پاتش خانهای خود حاضر باشند و این دوازده هزار سوار
 یا چهار فوج ساخته فوجی در بر انقار و فوجی در جراتقار و فوجی در پیش آورد
 و فوجی در عقب تعیین نمایند و نوبت بنوبت بمقدار نیم فرسنگ از اردو

برآمد و بشنید و هر یک از افواج چهار گانه هر اولی از برای خود قرار دهد و هر اول
 قراولی را تعیین نموده سر رشته استیاط و بهوشیاری از دست نداده خبر را
 رسانند و امر نمودم که هر طرف از اطراف شکر وارد و کوکوتوالی مقرر باشد که ترا
 و نکا سبانی اردو بدیشان متعلق باشد و رسوم از اهلالی بازار می گرفته باشند و اگر
 چیزی از اهل اردو بدزدی رود جواب گویند و امر نمودم که چهار فرج حقوقی تعیین نمایند
 که تا چهار فرسنگی لشکر را به قید ضبط و آوردند و اگر کسی را مقتول و مجروح به بند از خود بر
 آید و اگر مال کسی بدزدی رود جواب گویند و امر نمودم که سوم حصه لشکر عدت
 نگاه داشت سرحد با مقرر باشند و دو حصه در خدمت رکاب خاصه جانم باشند

ترتیب خدمت وزرا

امر نمودم که چهار وزیر در دیوان حضور مقرر باشد اول وزیر مملکت و رعیت
 این وزیر قضاات و معاملات مملکت و احوال رعیت و حاصل و وصل و تقابل
 ولایات و مدخل و مخارج و آبادانی و معموری و نسق ملک بعرض رساند دوم
 وزیر سپاه که علاوه سپاهیان و تتخواه ایشان را بعرض رساند و از احوال ایشان
 آگاه باشد که پریشان نشوند و عرض احوال سپاه را معروض دارد سوم وزیر
 سایر و هوامی که اسوال غایبی و فونی و فراری و زکوت و باج اسوال استیگان
 و روندگان و مواضعی و انجور و علف و چرا که آنچه ازین مدخل جمع آید
 ضبط نموده بطریق امانت نگاه دارد و آنچه اسوال غایب و اموات باشد

بوزمان ایشان برساند چهارم وزیر کارخانها سلطنت که از داخل و مخارج و جمع خرج
 خزانه و دواب آگاه باشد و امر نمودم که وزیر بر سر حد با و مملکت خالصه تعیین نمایند
 که سرشته معاملات مالی و ولایات نگاهدارند و این بهت وزیر تابع دیوان ^{سیک}
 باشد که قتمات و معاملات امور مالی را با اتفاق دیوان سبکی انجام داد و بعضی رسانند
 و امر نمودم که عرض سبکی مقرر باشد که عرض احوال سپاه و رعیت و دوا و خواهان خرابی
 و معموری ملک و آنچه از قتمات مفصل باید با انجام رسد عرض رساند و امر نمودم
 که صدر الصدور سیور غالات سادات و ارباب و نظایف و اوقات بعضی
 میرسانیده باشد و قاضی اسلام امور شرعی و قاضی احداث امور عرفی را معرفی
 وارو و امر نمودم که در محفل خاص امور ملکی و بند و بست مملکت و تغیر و تبدیل
 و تعیین سپاه و امر او مشاورت و تدبیرات بعضی رسانند و امر نمودم که
 منشی محرم که صاحب اسرار تواند بود حاضر باشد که بقلم راستی مخفیاست و
 مشورات رومی نوشته باشد و امر نمودم که مجلس نویسان تعیین نمایند که نوشته
 بنوبت در دیوان مجلس حاضر بوده و آنچه از قتمات و معاملات مفصل باید و شخص
 شود صورت واقعه را نوشته نگاهدارند و آنچه بعضی رسد و من ننمکنم و آنچه
 و مجلس مذکور شود و از امور کلی و جزئی همگی را بقلم در آورده داخل و قایع من
 نمایند و امر نمودم که بجز کارخانه از کارخانهای سلطنت نویسنده تعیین نمایند
 که اخراجات و داخل و مخارج یومیته رومی نوشته باشد

تزوک ایالت امرای الوسات و قشونات توهمات

و امر نمودم که امیر هر الوسی و تومانی در سسنگام سیاق از هر خرگاہی کیوار و نزد
 چوق کیوار و از سرخانه کیوار مقرر گردانند که در سفر همراه بگیرند و آنچیز و علف خور
 سرزمینی که در آن اقامت داشته باشد در وجه علوفه ایشان مقرر باشد با مراد
 الوسات یرغوی و بیرقی بدهند و ایشان فراخور الوسات و توهمات خود
 سوار و سیاقها حاضر آورند و امر نمودم که از جای چهل او میاق که بحیطه ضبط در آمده
 دوازده میاق را تمنایمانند که از جمله نوکران خاصه باشند بر آس ترخان ارغون جلایر
 بویچی و ولد سی مغول سگدوز طوغای قچاق ارلات تاتار و از الوس بر لاس چهار
 کس را امیر الامرا ساختم امیر خداداد که بوی مملکت بخشان ارزانی دادم و امیر خالو
 و امیر ایلکو تیمورخان و امیر سلطان شاه کباب ایشان هم مسجد و مملکت ارزانی دادم
 و صد نفر دیگر از الوس بر لاس مینک باشی ساختم و امیر جلال الدین بابا
 را امیر دهم گردانیدم و امیر ابوسید را امیر نهم کردم و از الوس ترخان
 امیر یازدهم را امیر هفتم ساختم و بیت نقر از ایشان بر ایوب باشی نمودم و از الوس
 ارغون تاش خواجه را امیر هشتم کردم و بیت نقر اینک باشی و یوز باشی
 و اوین باشی مقرر نمودم و از الوس جلایر توکن تیمور و شیر کجرام را امیر نهم
 دهم ساختم و بیت نقر ایوب باشی و اوین باشی کردم و از الوس بویچی
 الحجاب تیموری را امارت دهم و از الوس دولتی تابان بجا دروسان

بهادر امارت و اوم و از الوس نخول تیمور خواجه غلان را بمرتبه امارت
 رسانیدم و از الوس سلدوزی پچی بهادر امارت و اوم و از الوس
 طوغای علی درویش را امارت و اوم و از الوس قچاق امیر سار بوغا
 را امیر ساختم و از الوس ارلات امیر مؤید را که خواهر من در جباله ^{قبت} زبوت
 وی بود امیر الامر اساختم و سلاچی بهادر را امیر گردانیدم و از الوس ^{قبت} مانا
 کونک خان را امارت و اوم و بیت و هشت او باق و بیکر که ^{قبت} بهمنار ^{قبت} نند
 ایشان را امیر الوس ساختم که در وقت یساق در چار و پلچا رجا حاضر شوند و
 موافق ^{قبت} تریوک سواران خود را حاضر سازند

تزیوک سلوک نوکر لصاحب و معاش صحاح نوکر

که نوکر راست بداند که آنچه وی از نوکر خود چشم داشت دارد صاحب
 وی هم از وی همان چشم داشت دارد پس خود را در خدمت ^{صاحب}
 معاف دارد و بداند که اگر صاحبش اول بوی بر سر عنایت بود و ^{صاحب}
 بی عنایت شد تقصیر و نقصان بر خود نهد نه بر صاحب خود و نوکر است
 که با صاحب اخلاص ورزد و به حسن اخلص کار کند و هر نوگری که

بی اخلاص و کینه دار باشد از اثر بی اخلاص و کینه وی البت نکبت
 بوی روی آورد و بسیکن دولت و نعمت نوکر با اخلاص روز بروز در ^{صاحب}

باشد راسخ الا اعتقاد نوکری باشد که از اعراض و اعتراض صاحب بچند
 و گیسند نوزد و تقصیری که از صاحبش بوقوع آید ترا بخود گیرد آن نوکر
 لایق تربیت باشد و نوکر که نظرش بر لقمه و خرقة باشد البتہ در وقت
 کار سستی کند نوکری که حق خدمت فراموشش کند و در وقت کار رو
 کردان شود دیگر رویش را نباید دید و نوکری که در وقت کار بهانه جوید
 و شکام بیاق خصت طلبد و نظر بر پشت پاداشته باشد و کار امر
 بفر و احواله نماید چنانچه بولا و تمیورا غلان بین گردند و مرا بر سر کار گذاشتند
 نام این قسم نوکران نباید برد و ایشانرا به پروردگار باید سپرد و سلاطین
 راست که هر نوکر را که عزت دهند زود بیعت نکرد و انند و برداشته
 خود را نه اندازند و هر کس را دانسته و شناخته باشد فراموش نکند اگر
 اجیاناً بیعت کنند در عیش و دو برابر فروده تلافی نمایند و آن نوکر را
 با خلاص و اعتقاد وی حواله سازند که اگر گیسند و نفاق ورزد و بالخاصه
 نکبت بوی روی خواهد آورد و هر نوکری که در دل صاحب بیخی جا کند
 روزی گردد و هر نوکری که باختیار و غیر حستیار جدا شود و چون بحسب
 نماید و پیرا محترم گردانند که از جدائی خود پشیمان شده و معاودت نموده
 و امر نمودم که هر نوکری که از جانب غیبت شمشیر از نیام بر آورده و نکات
 حلال باشد اگر چنین مروی در جنگ بدست افتد یا از طرف غنیمت نماید

شده بیاید و ملازمت اختیار کند و پیرا غریز نماید و بر مرتبتش میفرایند و پیرا وفاداری
 چنانچه منگلی بوغا و حیدراند و خودی و امیر ابو سعید با شش هزار سوار بر کنار آب
 بلخ بمن رو برو شده جنگ کردند بعد از آن از تعلق تیمور خان با امیر کشته بمن پناه
 آوردند ایشانرا عزت داده احترام کردند و ولایت حصار شادمان و اندخان و کرگان
 بدیشان دادند و امر نمودند که هر نوکری که در نزد عظیم نعمت بر باشد و در وقت
 جنگ و کارزار سلسله دوستی بدشمن صاحب خود بخیناند و حق نمک و صاحبی نوکری
 و نعمت را فراموش کند و دشمن صاحب خود را خواهد که بر صاحب خود غالب گرداند این
 قسم شخصی را در خدمت راه ندهند روزگار نهراش را در کنارش خواهد نهاد و هر
 نوکری که در وقت کار از صاحب خود جدا شده بلازمت آید اعتماد در ایشان نیست
 نباشد اما اگر بعد از خدمت بسیار وفاداری از وی ظاهر شود نکا بدارند و اگر غیر
 وقت کار و پورش آمده ملازمت اختیار نمایند و پیرا کرامی دارند و اگر وزیر
 و نوکری از روی رای و تدبیر با دشمن رابطه آشنائی درست سازد و درین لباس
 خواهد که کار صاحب خود را ساخته گرداند و پیرا عاقلترین دوستان و چاکران باید
 دانست ولیکن نوکری که بدشمن بیازد و با صاحب خود نفاق ریزد و همچنین
 نوکری را بدشمن ازمائی دارند و اگر نوکری بشمشیرزند و غنیمت شکست دهد
 سخن ارباب غرض را در حق وی شنوند و کار و پیرا پوشیده ندارند و یک
 کار و پیرا بده باز نمایند و بر مرتبه اش میفرایند تا دیگر نوکران را رغبت جانشانی

بگم رسد و هر فوجی و هر امیری که روی از راه مرافتت و موافقت برگرداند
 و بغنیم پیوندد و ایشان را در بورت ^{یا بامکان} اورن ندیدند چنانچه سرداران لشکر کش ازین
 روگردان شد با میر حاجی بر لاس پیوستند و من بعد بر ایشان اعتماد کردم
 و هر نوکری را که حاکم ملکی گرداند و وی از روی بیوفائی بغنیم سازش نمود ملک را
 بدشمن بددوی را از قید حیات بر آورد و نوکر ملک دار بمراتب ارجحت
 بلند مرتبه گردانند و هر امیری که در وقت تنگ قدم اخلاص در میدان
 مصاف استوار دارد و طریق مرافتت بجای آورد و بر اینتره بر او شمارند
 چنانچه وقتی که امر او لشکر خطه کش ازین روگردان شدند بغیر از امیر جاگوی بابا
 هیچکس در نزد من و همراهی نکرد من امیر جاگور را بر او عزیز دانستم شرکت
 دولت خود گردانیدم و امیر الامرا ساختند ملک بلخ و صهار که از آن استیم

تروک سلوک و معاشش با دوست و دشمن

روزیکه ملک تورانرا منخر ساختیم و در تخنگاه سمرقند بر سر سلطنت جلوس نمودم
 بدوست و دشمن بکیان سلوک کردم امرای بدیشان و بعضی امرای قشونان
 از ترک و تاجیک که بمن بدبیا کرده و جیلها برانگیخته و بر من شیره کشیده
 بودند و از گرداننا پسندیده خود متوهم میبودند چون بمن التجا آوردند چندان احسان
 کردم که شرمنده عنایت و احسان من شدند و هر کس را که رنجانیده بودم جان
 و انعام تلافی بخشوی کردم و بمراتب لایق ایشان را استیبار بخشیدم

لیکن برامرای سلد و زوجه فقیرین کردم که کابل شاه چنگیزی که بامارت و خان
 برداشته بودند و بوی عهد دوستی و پیمان اخلاص بر بستند چون خبر جلوس کن
 بر تحت سلطنت بهامع ایشان رسید لقص عهد کرده و پیا کجیت خوش آمد
 من بقتل رسانیدند و کسانی را که در مقام شکست من در آمده بر من حسد بردند
 با ایشان مزوت و احسان کردم که شرمندة احسان من شده غرق عرق حجاب
 گشتند و دوستان چون بن التجا آوردند چون همیشه برضای من کار کرده بودند
 ایشانرا شریک دولت دانستند و در عطای مال و اسباب مضایقه نکردم
 و خیریه من رسیده که دوست صاوق آنست که از دوست نزدیک و دشمن دشمن
 دوست باشد و اگر اقتد و رودادن جان مضایقه نکند چنانچه بعضی امرای من تا
 بجان همراهی من کردند و من هم در هیچ چیز با ایشان مضایقه نکردم و خیریه
 من رسید که دشمن عاقل بستر از دوست جاہل باشد چنانچه امیر حسین
 فیرة امیر قرغین از دوستان جاہل بود و آنچه در دوستی من کرد و بدشمن
 در دشمنی نکند امیر خدا داد بن گفت که دشمن را چون لعل و جواهر نگار دار
 و چون بسنگ لاجی برسی چنانش بر سنگ زن که اثری از وی نماند
 نیز گفته اند که چون دشمن پناه آورد و روزانوزند بر وی رحم کن و مزوت منا
 چنانچه من به تو قتمش نشان کردم چون من پناه آوردم مزوت کردم که دشمن
 مزوت و احسان دیده دیگر باره بر سر دشمنی دو و پیرا به پروردگار بسیار

و دوست آنت که از دوست نرنجد و اگر برنجد عذر پذیر باشد

تتویک اجلاس و اورن

امر نمودم که فرزندان و بنایر و خویشان موافق مراتب خود باله و ارحف
 زده بر دور سر سلطنت بشینند و سادات و قنات و علما و فضلا و شیخ
 و اکابر و اشراف دست راست جلوس نمایند و امیر الامرا سکا سالیان
 و امرا و نوینیان و سرداران و امیران الوس و توامات و قنات و ^{کاتب} و نیک
 باشیان و یوزباشیان و اوین باشیان مطابق مراتب خود با طرف دست
 چپ جلوس نمایند و برای دیوان سکی و وزرا در مقابل تخت جای نشستن
 مقرر کردم و کاتبان و کدخدایان مالک و عقب و زراف صاف زده نشسته
 باشند و بهادری که خطاب بهادری یافته باشند و جوانان شمشیرن و عقب
 سر سلطنت طرف دست راست بشینند و قراول سکیان را طرف دست
 چپ عقب تحت حکم نشستن کردم و امیر بر اول در شش روی اورن بخیر و محرم
 سیاول بر در خرگاه پیش پایه تخت ایستاده باشد و او خواهد در چپ و راست ^{بسیار} ایستاد
 و سایر سپاه و خدم و حشم بر ارب خود صاف زده ایستاده شوند و جای خود را
 نگاه دارند و امر نمودم که چهارمیز تزوک دست راست و دست چپ پیش
 و بر مجلس را تزوک دهند و حکم کردم که چون مجلس بر تزوک در آید نیز طبق
 آتش و هزاران در مجلس عاکم شیدان بکشند و هزار طبق در محفل خاص حاضر

آورند ازین جمله پانصد طبق بالوس امر او سرداران نام بنام بفرستند

تزوک ملک کسیری

در هر ملکی که ظلم و جور و فسق بسیار شود و سلاطین راست که به نیت عدالت
 عنایت و دفع و دفع فسق و ظلم بسته بر آن ملک ترک کار آورند که شکر بی تعالی
 بهمین نیت آن ملک را از ظلم کم کرد و بعد از بسیار و چنانچه بمن ولایت در آن
 از دست ظالمان اوز یکیه به نیت عدالت انتزاع نمودم و در هر ملکی که شکر
 ضعیف باشد و بزرگ کردهای خدا را عزیز دارند و بندهای خاص خدای
 تعالی را آرزو کرده اند سلطان ملک کسیر راست که نیت رواج دین و
 شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم کرده بدان ملک در آید که رسول خدا وی را
 تأیید خواهد نمود چنانچه بمن دارالملک هند و سستان را از سلطان محمود غزنوی
 فیروز شاه و تلو خان و سارنگ انتزاع نمودم و دین و شریعت را رواج
 دادم بجانهای اندیاری را خراب ساختم و هر مملکتی که متوطنان و ساکنان
 آن مملکت از حاکم و والی خود در آزار باشند و دلها می اهل آن دیار از و
 خود منصرف کرد و ملک سستان راست که آن ملک را بحیطه تصرف در او
 و بجز و توجه سلطان نیکو سیر آن ملک منخر کرد و چنانچه بمن ممالک خراسان را
 از سلاطین گرت انتزاع نمودم و بجز و توجه بمن بعزیت ستیج در الملک خراسان
 سلطان غیاث الدین آمده مملکت خراسان را با خراسان و دفاین پیشش کرد

و در هر ملکی که الحاد و زندقه بسیار شوند و اهل اندیاز از سپاه و رعیت بطوائف تنوعه
 متفرق شوند زوال آن مملکت نزدیک سید باشد جهانستان راست که بر آن
 مملکت ترک تار آور و چنانچه من ممالک عراق عجم و فارس را از وجود ملان
 ملاحظه پاک ساختم و ملوک طوائف را بر انداختم و بندهای خدا را از ظلم ایشان
 که هر یک در ناحیه علم سلطنت بر افراخته بودند نجات دادم و در هر ملکی که عقاید
 اهالی مملکت از عقاید فاقدان حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه تغییر یا بدست
 را واجب است که آنولایت را منسوخ گردانند و اهالی آن مملکت را از اعتقاد به
 ایشان باز آورند چنانچه من مملکت شام در آمده جماعتی که بد اعتقاد بودند
 ایشان را بسزاسانیدم و چون شروع در ملک گیری کردم چهار امر را
 پیش نهاد خاطر خود ساختم اول در امور ملک گیری تدبیر و کنکاش درست
 بکار بردم دوم اندیشه و حزم و استیاط بسیار نمودم تا آنکه در کارها غلط
 نگردم و بتائید الهی هر تدبیری که کردم راست و درست افتاد و مزاج و طبایع
 اهل هر ملکی را بخاطر آوردم و موافق طبیعت ایشان سلوک کرده عالم کفین
 نمودم توهم سیصد و سیزده مردم مرادیه اصیل و شجاع و فرزانه بخود متفق
 ساختم و ایشان در اتفاق بر تبه بودند که گویا همگی ایشان مکین بودند و عزیمت و راه
 و گفتار و کردار ایشان همگی یکسان بود چون میگفتند که این کار میکنیم برنی کشند و
 تا آن کار را با تمام نمیرسانند دست از آن باز نمیداشتند چهارم بکار

امروز بفر و ایندا ختم و در سن کام نرمی نرمی بکار بردم و در وقت درستی درستی
 کردم و در زمان ثانی شتاب نکردم و در کار شتاب و زنگ نمودم و کاری که
 بتاییر سرانجام یافتی به شمشیری کشاوم و روزها با ارباب تجریه و هوشمندانش
 ملک گیری می باختم و شبها که در خوابگاه تکیه می نمودم در مشیت امور مملکت
 تفکر میکردم و صورت انجام آنرا بخود تصور مینمودم و طریق ملک گیری
 را خود بخود اندیش میکردم که از کدام راه در آیم و کدام طرف بدرایم و در حال
 سپاه فکر میکردم که کدام یکی را تربیت نمایم و چه کسی را کار فرمایم تا غلط
 نکنم و پیش منی در هر کار مینمودم و هر کس از اعیان سپاه که بمن دوستی
 کردند با ایشان احسان نمودم و هر کس بمن دشمنی کرد بوی مدارا کردم و
 کسانی که با من نیکو کردم و آهنگساز بمن بدی کردند ایشان را احرام زاده
 دانستم که قول رسول رب العالمین است که **وَلَا تُؤَاوِئُوا الَّذِينَ يَسُورُونَ**
رُؤُوسِهِمْ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ وَمِمَّا يُبْقِيهَا يَأْتِيهِمُ النَّارُ كَالْعُجُوبِ
فَالَّذِينَ يَأْتِيهِمُ النَّارُ كَالْعُجُوبِ هُمُ الْمَكْرُوهُونَ و در آیات آنحضرت دهی و سلاطین را که نعمتها
 خدا میخورند و بخدا و رسول وی یا غنی شده اند از ملک خدا استخراج نمائی
 و در ملک خدا عدالت بکاربری که گفته اند ملک بفرمانی ماند و بظلم باقی
 نماند و تراست که افعال قبیح و اعمال شنیعه از ملک خدا براندازی که افعال
 بد در عالم آن اثر میکند که خدای بد در بدن و آثار ظلم را محو نمائی و طول بقا

ظالم را در عالم حمل برینکی ظالم نمکنی و سبب طول بقای ظالمان و فاسقان است
 که ظلم و فسق که در نهاد ایشان نهاده اند از قوت فضل آوردن نگاه بسخط و غضب
 الهی گرفتار گردند گاه باشد که قدرت الهی ظلمه و فسقه و فخره را به بند و زندان و تاراج
 و قحط و کسلی و و باء عام و موت فجاء بیک مرتبه گرفتار گرداند و گاه باشد که صلی و
 اتقیا و نیکوکاران و بیگناهان بشامت افعال و اعمال بدان در بلا افتند و گرفتار شوند
 چه آتش که در نیستان افتد تر و خشک آنرا بسوزد و از ترقیات و استدرجات
 کفار و فجار و ظلمه و فساق تعجب نمکنی و بغلط نروی و با خود نگویی که ظالمان و فاسقان
 و فاجران هر چند ظلم و فسق و فجور بیشتر میکنند نعمت ایشان بیشتر میشود پس سبب
 بسیاری نعمت ایشان را باید دانست چه پیش این است که شاید نظر بر عنایت نعم
 حقیقی کرده از ظلم و فسق باز آیند و شکر نعمت بجای آورند چون از ادای شکر الهی غافل
 شوند و بدرگاه سبحانی بازگشت ننمایند و نعمت خدا و رسول خدا فراموش کنند
 در آخر بغضب و سخط ایزدی گرفتار گردند چون نامه پیر من بن رسید ملک خدا
 را از جنگ ظالمان و کافران و کفران و منافقان و فاسقان و فاجران
 بر آوردم و در دفع و رفع ایشان کمر بستم

تزوک ملک داری

بر ملک را که منجر ساختم عزیزان آن ملک را عزیز داشتم و مساوات علی و صلا
 و مشایخ را تعظیم و احترام نمودم و سیور فال و وظیفه و مرئوسم با ایشان مقرر ساختم

و کلا نتران آنولایت را بنیزه برادر و خروان و اطفال را بجای پسر و انتم و سپاه
 انملکت را بدرگاه خود پناه دادم و رعایا را مستمال گردانیدم و همه را در میانه
 و سیم نگاهداشتم و به بیگان هر ملک نیکی کردم و بدان و اشترار و بدلفنا ترا از ملک
 اخراج نمودم و ادانی و اراذل را در مرتبه ایشان نگاهداشتم و نگذاشتم که قدم
 از حد خود فراتر گذارند و اکابر و اشرف را بمراتب عالییه هستیاز دادم و ابواب
 عدالت در هر ملک مفتوح داشتم و طریق ظلم و ستم را مسدود گردانیدم و حاکم
 هر عسکی را که سخن شد حکومت آنولایت باز بوی ارزانی داشتم و در پایداری
 احسان در آورده مطیع و متقا و خود ساختم و هر که بمن در نیاید و پیرا بگرداروی
 گرفتار گردانیدم و حاکم عادل و عاقل و عامل بر ایشان تعیین نمودم و امر کردم
 که دروان و قطاع الطريق هر ملک را بسیار سازند و مفسدان و اشترار و بدلفنا
 را از ملک اخراج نمایند و هرزه کاران را در شهر و ملک نگذارند و کوی توالی ^{نیابت} شهر
 و قصبه تعیین کنند که نگاهبان رعیت و سپاه باشد و آنچه از هر کس بدزد
 رود در عهده کوی توالی باشد و امر نمودم که بر سر راهها ضابطان تعیین نمایند
 که عارث و پاسبان راهها بوده اسوال و اسباب و امتعه تشرودین تجار
 و مسافران را منزل منزل برسانند و اگر فوجی و فرودگذاشتی در آن بشود از عهده
 جواب آن برآیند و امر نمودم که حکام به تمت و سخنان ارباب غرض و بدکویان
 و بدلفسان بر هیچ فردی از افراد مستوطنان و ساکنان بلاد و امصار جرمت

استند بعد از ثبوت گناه اذاحداث اربعه جرمیت فراخور گناه از مجرم بگیرند و امر
 نمودم که سر شماری و خانه شماری از پنج شهری و قصبه بگیرند و مجلس از سپاه و رعیت
 رعیت بزور ترول نکند و چهار پایان و اولاغ رعایا بگیرند و در جمع امور رعایا بهر
 مملکتی در سلوک و معاش خدا عتدال نگاه دارند و امر نمودم که کدایان هر مملکت را
 و طیفه مقرر گردانند تا رسم کدائی برآفتد

تزوک خبر داری و آگاهی از احوال مملکت و رعیت و سپاه
 امر نمودم که در هر سرحدی و ولایتی و شهری و لشکری خبر نویسی تعیین نمایند
 که از اعمال و افعال حکام و رعیت و سپاه و لشکر خود و لشکر بیگانه و داخل و
 مخارج مال و منال و درآمدن و برآمدن مردم بیگانه و قوافل از ابل هر مملکت
 و اخبار ممالک و سلاطین همسایه و اعمال و افعال ایشان و جماعه علماء و افاضل
 که از بلا و بعیده روی بدرگاه من آورده باشند مقتضیل از روی راستی و
 درستی بدرگاه من نوشته باشند و اگر خلاف نمایند و از قرار واقع ننویسند
 انگشان اخبار نویسان قطع نمایند و اگر اخبار نویسی کار سپاهی پوشیده دارد
 و در لباس دیگر بنویسد دست و پرا قطع کنند و اگر دروغی را بنا بر همت
 و غرضی نوشته باشد او را قتل رسانند و امر نمودم که اخبار مذکور روز بروز
 در هفته بهفته و ماه بامه بعرض برسد و امر نمودم که یکزار نفر خانه سوار و سب
 سوار چاقوچی رونده و دنده و هزار نفر پیاده جلد تعیین نمایند که اخبار ممالک

و سرحد و اراده و مقاصد سلاطین جوار را تحقیق نموده و بجنهور آمده خبر رسانند تا آنکه
 پیش از وقوع واقع علاج نمایم چنانچه خبر شکست یافتن تو قمش خان از روس خان بن
 رسید و انتم که وی بن پناه خواهد آورد و استعدا و جنگ روس خان و امداد تو قمش
 خان نمودم چنانچه در وقتی که بر تنجیر ممالک هندوستان عازم شدم بمن خبر
 رسانیدند که در هر نواحی هندوستان حاکی و والی بر تحت سلطنت نشست
 چنانچه سازنگ برادر تلو خان در سرزمین ملتان علم حکومت بر افراخته و در و بی
 سلطان محمود خان علم سلطنت بر افراخته و در ناحیه لاهور تلو خان شکر جمع
 آورده و مبارک خان در نواحی قنوج بدعوی سلطنت برخاسته و در هر ولایتی
 از ولایات هندوستان شخصی کردن بدعوی سلطنت بر افراخته چون این خبر
 بمسامع من رسید تنجیر آن ملک در نظر من آسان نبود لکن در نظر سپاه مشکل بود
 چنانچه در وقت که مملکت هند را مستخر ساختم خبر من رسید که قیصر روم بر بعضی
 مملکت من ترکناز آورده و کرجیان از حد خود تجاوز نموده بعضی قلاع که لشکرها
 من آن را محاصره داشتند آمده مدد ابالی قلعه کرده اند و خود بخود کنکاش کرده
 اگر در هند توقف نمایم در مملکت ایران خللی روی خواهد داشت و اگر المملکت هند
 نموده ایلیا کرده و روزی چند در ماوراءالنهر توقف نمودم و از آنجا متوجه روم
 و کرجستان ^{تیموریان} شدم و جمیع آن ممالک مستخر ساختم
 بزوک سلوک و سعاشس بمبوطان و ساکنان بلا و دوشق مزارا
 قاعده و قانون